

### نگاهی تاریخی به انقلاب فلسطین

**توضیح: آنچه که در زیر می‌خوانید متن سخنرانی رفیق فریبرز سنجری از سوی چریکهای فدایی خلق ایران، در اتاق "اتحاد سوسیالیست‌ها" در "پلناک" ارائه گردید. این سخنرانی در تاریخ ۱۸ نوامبر ۲۰۰۴ و به دعوت سایت "اتحاد سوسیالیست‌ها" انجام گرفت. پیام فدایی متن این سخنرانی را با برخی ویرایش‌ها از گفتار به نوشتار درآورده و با افزودن چند پاورقی به متن، بدین وسیله در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد.**

با سلام به همه رفقا و دوستانی که در این جلسه حضور دارند و با تشکر از مسئولین اتاق که این جلسه را جهت بحث در مورد مسئله فلسطین تدارک دیده‌اند به خصوص که با درگذشت یاسر عرفات به عنوان یکی از سرشناس‌ترین رهبران فلسطین که سال‌ها در رأس جنبش فلسطین قرار داشت، مسئله آینده فلسطین با برجستگی هر چه بیشتری در مقابل دید همگان قرار گرفته است.

امروز شاهدیم که تبلیغات اسرائیل و یکسری دولت‌های امپریالیستی مرگ عرفات را فرصت بزرگی جهت دستیابی به صلح وانمود می‌کنند و چنین جلوه می‌دهند که از قرار عرفات یکی از موانع تحقق صلح در فلسطین بوده، در حالیکه نگاهی به زندگی او و مواضع‌اش نشان می‌دهد که چگونه او از رزمندگی انقلابی که یکی از بنیان‌گذارهای سازمان الفتح بود، سازمانی که در سال ۱۹۶۵ اولین عملیات مسلحانه فلسطینی‌ها علیه اسرائیل را سازمان داد و در نبرد الکرماه حسابی درخشید، به رهبری سازشکار و یکی از طرف‌های زد و بندهای امپریالیستی در رابطه با مسئله فلسطین تبدیل شده بود. بنابراین، عرفات را نمی‌توان مانع صلح دانست. مانع واقعی صلح در فلسطین اسرائیل است که به مثابه مجری سیاست‌های امریکا در منطقه به هر وسیله ای جهت سرکوب خواست‌های برحق مردم فلسطین متوسل می‌شود.

از سوی دیگر، این روزها با مرگ عرفات و بالا گرفتن جنگ قدرت در صفوف دولتمندان دولت خودگردان فلسطین شاهد اشاعه تحلیل‌های ژورنالیستی‌ای هستیم که طبق معمول با چپ و راست کردن رهبران و شخصیت‌های فلسطینی به این می‌پردازند که مثلاً قدرت‌گیری چه کسی مسئله فلسطین را به پیروزی می‌رساند، در حالیکه کلید پیروزی مبارزات مردم فلسطین جهت رسیدن به آزادی و تحقق حق تعیین سرنوشت خویش اساساً در دست نیروهای خارج از چنین نیروها، سازمان‌ها و افرادی قرار دارد.

جهت روشن نمودن این واقعیات لازم است که ابتدا تاریخچه مختصری از چگونگی شکل‌گیری اسرائیل و اشغال سرزمین فلسطین را مورد توجه قرار دهیم. توجه به چگونگی شکل‌گیری اسرائیل از این زاویه ضروری است که رابطه تنگاتنگ این کشور با امپریالیسم را آشکار ساخته و به ما کمک می‌کند تا مسئله فلسطین را با برخوردی عینی مورد بحث قرار داده و درک واقعی‌تری از مسئله انقلاب فلسطین پیدا نماییم. به خصوص که این روزها در بررسی مسئله فلسطین متأسفانه کمتر به نقش تعیین‌کننده امپریالیسم به ویژه امپریالیسم امریکا در سرکوب مبارزات مردم فلسطین اشاره می‌شود و گاه ما با نیروها و تحلیل‌هایی مواجه‌ایم که اساساً رابطه تنگاتنگ بین امر آزادی مردم فلسطین با نابودی سلطه امپریالیسم را نادیده می‌گیرند.

اما اجازه بدهید که قبل از پرداختن به این موضوع، بر نکته‌ای تأکید کنم: از آنجا که مسئله انقلاب فلسطین زوایای مختلفی دارد که با توجه به محدودیت‌های زمانی موجود امکان پرداختن و یا حتی اشاره به همه آن جوانب وجود ندارد پس من صرفاً در این بحث به برخی از جنبه‌های مسئله پیچیده‌ای به پیچیدگی مسئله انقلاب فلسطین می‌پردازم و تلاش می‌کنم با طرح چگونگی شکل‌گیری دولت اسرائیل رابطه تنگاتنگ این دولت با امپریالیسم امریکا را خاطر نشان ساخته و نشان دهم که امپریالیسم امریکا دشمن اصلی مردم فلسطین می‌باشد و تأکید کنم که اساساً استقلال و آزادی فلسطین وابسته است به نابودی سلطه امپریالیسم در این منطقه.

امیدوارم که طرح این بحث در این اتاق به مباحثات لازمی دامن بزند که جهت درک مسئله فلسطین ضروری است و رفقای دیگری فرصت یابند که جنبه‌های مختلف این مسئله را مورد اشاره قرار دهند.

همانطور که می‌دانید یهودیان یعنی معتقدین به دین یهود که موسی را پیغمبر خود می‌دانند در طول تاریخ در کشورهای مختلف پراکنده بودند و به دلائل گوناگون که خارج از این بحث است تحت ستم و آزار رژیم‌های ستمگر جوامعی که در آنجا سکنی گزیده بودند قرار داشتند. یهودی‌کشی‌های تزار در روسیه و کشتار یهودیان به وسیله هیتلر نمونه‌های برجسته این ستم و آزار می‌باشند. در نتیجه در طول تاریخ آنتی سیمیتیسم (یهودی ستیزی) که از سوی بخش‌هایی از طبقات حاکمه ستمگر تبلیغ می‌شد، واقعیتی انکارناپذیر بود که اتفاقاً صهیونیست‌ها جهت پیشبرد اهداف غیرانسانی خود از آن بی‌دریغ سود برده‌اند.

این واقعیت یعنی ستم‌دیدی یهودیان به تدریج ایده تجمع یهودیان در یک منطقه و ایجاد یک کانون یهودی را میان آنها اشاعه داد. صهیونیست‌ها که نامشان را از نام کوهی به نام صهیون که در فلسطین قرار دارد گرفته‌اند در همین رابطه شکل گرفته و تلاش می‌کردند براساس علقه‌های مذهبی یک "ملت یهود" و یک "دولت یهود" ایجاد کنند. گرچه در همان آغاز هم یک گرایش قوی در میان یهودیان جذب شدن در جوامعی بود که در آن زندگی می‌کردند. اجازه بدهید که متن قطعنامه کنگره یهودیان که در سال ۱۸۸۵ در پتسبورگ امریکا تشکیل شد را در اینجا برایتان بخوانم. در این قطعنامه آمده است که: "ما یهودیان خود را به عنوان ملت نمی‌دانیم فقط قومی دینی هستیم. پس به بازگشت به فلسطین نظری نداریم و نمی‌خواهیم هیچ یک از قوانین دولت یهود را زنده کنیم."<sup>(۱)</sup> و یا در همین رابطه می‌توان به اظهارات یکی از خاخام‌های انگلیس مراجعه کرد. "هرمان ادلر"، خاخام بزرگ انگلیس، در سال ۱۸۷۸ مطرح کرد که: "یهودیان پس از غلبه رومیان به فلسطین جامعه سیاسی تشکیل ندادند. ما یهودیان از نظر سیاسی هواخواه کشورهای هستیم که در آن زیست می‌کنیم."<sup>(۲)</sup> حال این حرف‌ها را مقایسه کنید با ادعاها و توجیه‌های مذهبی صهیونیست‌ها که گاه با توسل به تورات که در آن آمده که خدا به ابراهیم ندا داد که "برای پیشرفت و تعالی تو، این سرزمین را به تو می‌سپارم"، اشغال فلسطین را توجیه می‌کنند.

یهودیان ابتدا تلاش‌هایی جهت استقرار کانون یا دولت مورد نظر خود در اوگاندا و سپس شبه جزیره سینا کردند که موفق نبود و حتی تا مدتی هرتزل، یکی از رهبران صهیونیست‌ها، پیشنهاد تجمع در آرژانتین را می‌داد. بعد از این تلاش‌ها، آنها روی منطقه فلسطین فعلی متمرکز شدند. این مسئله از آن زاویه که صهیونیست‌ها اشغال فلسطین را با توجیهات مذهبی توضیح می‌دهند از اهمیت زیادی برخوردار است. چرا که این ادعاها را با وضوح زیر سؤال می‌برد. قبل از ادامه بحث اجازه دهید که در تأیید این نظر و رد توجیهات مذهبی صهیونیست‌ها نظراتان را به این واقعیت جلب کنم که اساساً یکی از مهمترین مسائل کنگره ششم صهیونیست‌ها که در ۱۹۰۳ تشکیل شد این امر بود که بین فلسطین و اوگاندا یکی را انتخاب کنند که این انتخاب در کنگره هفتم با انتخاب فلسطین قطعیت یافت.

حال بهتر است برگردیم به بحث اصلی. در اوت ۱۸۹۷ اولین کنگره صهیونیست‌ها در "بازل" سوئیس تشکیل شد. این کنگره به ریاست تئودور هرتزل بود و هدف اصلی‌اش را چنین توضیح می‌داد: "هدف صهیونیسم ایجاد کانون برای خلق یهود در فلسطین است". اهمیت این کنگره برای صهیونیست‌ها تا آن حد است که "هرتزل" بعدها در کتابی که نوشت گفت: "در بازل من دولت یهود را بنیاد نهادم". اجازه بدهید که در همین جا به این نکته اشاره کنم که گرچه نام یکی از کتاب‌های هرتزل "دولت یهود" است، اما صهیونیست‌ها تا مدت‌ها بنا به مصلحت شان بیشتر کلمه "کانون" را به کار می‌بردند تا دولت یهود.

به دنبال کنگره "بازل"، مسئله مهاجرت یهودیان به فلسطین شدت گرفت. در آن زمان، فلسطین بخشی از امپراطوری عثمانی بود و دولت عثمانی، علیرغم تلاش‌های صهیونیست‌ها جهت جلب نظر "سلطان"، به ایجاد کانون یهود و پیشنهادهای سخاوتمندانه‌شان درباره قرضه‌های کلان به امپراطوری عثمانی به تشکیل چنین کانونی و یا دولتی در قلمرو اراضی خود راضی نبود.

با آغاز جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ و جهت گیری امپراطوری عثمانی به نفع آلمان، دولت انگلستان جهت تضعیف امپراطوری عثمانی شروع به تقویت صهیونیست‌ها کرد. گرچه تا قبل از جنگ سیاست رسمی انگلستان تجزیه امپراطوری عثمانی نبود اما جنگ جهانی اول شرایط جدیدی را ایجاد کرد و مسئله تقسیم قلمرو امپراطوری در حال تلاشی عثمانی که حال از آن در مطبوعات خود به نام "شخص رنجور" نام می‌بردند بین دولت روسیه، انگلستان و فرانسه مطرح گشت. در سال ۱۹۱۶ طی قراردادی که به قرارداد "سایکس-پیکو" معروف است این قلمرو تقسیم شد. (این قرارداد از جمله قراردادهایی است که به دنبال انقلاب کبیر اکتبر به وسیله بلشویک‌ها علنی و افشاء شد). سپس در ۲ نوامبر ۱۹۱۷ "اعلامیه بالفور" داده شد. بالفور، وزیر خارجه وقت انگلستان بود و در این اعلامیه برای اولین بار دولت انگلستان متعهد کمک جهت استقرار یک "کانون ملی" یهود شد و سازمان جهانی صهیونیسم "آژانس یهود" را به رسمیت شناخت.

بعد از جنگ جهانی اول و در جریان قرار داد صلح، فلسطین تحت قیمومیت انگلستان در آمد و طی ۳۰ سال به دلیل حمایت استعمار انگلستان جمعیت یهودی که در آن زمان تنها یک درصد جمعیت ساکن منطقه بود، ۱۲ برابر افزایش یافت. در این دوره سیاست صهیونیست‌ها اعمال ترور نبود بلکه از طریق خرید زمین، شرایط گسترش نفوذ خود را فراهم می‌کردند. جالب است که در جایی خواندم که سید ضیاء طباطبائی، نوکر شناخته شده انگلستان که جهت پیشبرد سیاست انگلستان در ایران شرایط کودتای معروف رضاخان را فراهم کرد، وقتی که در فلسطین اقامت گزید یکی از کارهایش خرید زمین از فلسطینیان و سپس فروش آن به یهودیان بود. او از مسلمان بودنش در این مورد سوء استفاده می‌کرد چون به دلیل مسلمان بودنش محدودیتی در خرید زمین نداشت. امری که نشان می‌دهد نوکری و وابستگی و سرسپردگی مکان و دین نمی‌شناسد!

در این سال‌ها با اینکه فلسطین تحت الحمایه انگلستان بود و استعمار انگلیس قیمومیت فلسطین را بر عهده داشت ولی انگلستان ضمن حمایت از یهودی‌ها به تشکیل دولت یهود تن نمی‌داد. به همین دلیل هم در این فاصله شاهد برخوردهایی بین انگلستان و صهیونیست‌ها هستیم. یهودیانی که تشکیل دولت یهود را

هدف اصلی خود می‌دانستند و برای رسیدن به این هدف به هر وسیله‌ای متوسل می‌شدند. آنها به تدریج دست به تشکیل گروه‌های تروریستی زدند که در حالیکه با توسل به ترور، اعراب را می‌ترساندند و آنها را مجبور به فروش زمین و یا ترک سرزمین شان می‌کردند، گاه نیز ضرباتی به نمایندگان انگلستان می‌زدند تا این کشور را جهت تشکیل دولت یهود تحت فشار قرار دهند. این وضع تا جنگ جهانی دوم ادامه داشت اما با پایان جنگ جهانی دوم و سقوط قدرت امپریالیسم انگلیس در سطح جهانی و قدرت گیری امپریالیسم تازه نفیس آمریکا صهیونیست‌ها، که در فاصله بین دو جنگ تعداد و سازمان‌هایشان را در فلسطین رشد و گسترش داده بودند، دست دوستی به سوی امپریالیسم آمریکا دراز کردند. آنها در امپریالیسم آمریکا، با توجه به وجود کانون‌های قدرتمند یهودی در این کشور و تلاش‌اش جهت تسخیر سرزمین‌های جدید، آن اربابی را می‌دیدند که به آرزویشان که همانا تشکیل دولت یهود بود جامعه عمل می‌پوشاند. البته آمریکا هم جهت دست اندازی به قلمرو انگلستان و نفوذ در منطقه خیلی زود تشخیص داد که بهتر است از دولت یهود پشتیبانی کند. باید توجه داشت که کشتار یهودیان به وسیله هیتلر که برخی اسناد تاریخی نقش سازمان‌های صهیونیستی به اصطلاح مدافع همه یهودیان را در آن اثبات کرده‌اند کمک بزرگی به تسهیل این امر می‌نمود.

در سال ۱۹۴۷ یعنی چند سال پس از پایان جنگ جهانی دوم و تشکیل سازمان ملل، این سازمان مسئله استقرار دولت یهودی را مطرح کرد. اعراب این امر را نپذیرفتند و خواهان استقلال فلسطین شدند. ولی یهودی‌ها این پیشنهاد را نپذیرفتند که به دنبال آن درگیری‌هایی که به جنگ اول اعراب و اسرائیل معروف شد درگرفت و در نتیجه در سال ۱۹۴۸ دولت اسرائیل رسماً پا گرفت و البته در منطقه‌ای وسیع‌تر از آنچه سازمان ملل مطرح می‌کرد.

به دنبال تشکیل دولت اسرائیل، این دولت سیاست خود را بر تهدید و آزار اعراب و ایجاد فضای رعب و وحشت در میان اعراب قرار داد تا آنها را از طریق فروش زمین و غیره مجبور به تخلیه منطقه کند. نمونه برجسته آن کشتار "دیرپاسین" در سال ۴۸ است که به عنوان یکی از فجیع‌ترین کشتارهای فلسطینیان توسط یهودیان در تاریخ ثبت شده است. در این فاجعه صهیونیست‌ها از اجساد قربانیان خود عکس گرفته و در روستاها پخش می‌کردند و در اعلامیه‌های خود می‌نوشتند: "اگر روستاها را تخلیه نکنید به این سرنوشت دچار خواهید شد."<sup>(۳)</sup>

به این ترتیب، با شکل گیری دولت اسرائیل از همان سال ۴۸ مبارزه مردم فلسطین با اسرائیل شروع شد و از همین سال‌ها جهان با مسئله‌ای به نام آوارگان فلسطین مواجه گردید که سرزمین خود را به دلیل زور از دست داده و آواره کشورهای عربی شده‌اند و یا در اردوگاه‌های پناهندگی در بدترین شرایط اسکان داده شده‌اند.

این حق‌گشای‌های آشکار و ظلم و ستم اسرائیلی‌ها به طور طبیعی با مقاومت و مبارزه مردم فلسطین مواجه شده و در این فاصله ما شاهد جلوه‌های باورنکردنی از مبارزه و مقاومت این مردم بوده‌ایم. از نبرد الکرانه تا انتفاضه دوم. در بستر همین مبارزه بود که ده‌ها سازمان ملی و چپ و از جمله سازمان آزادیبخش فلسطین شکل گرفت. برای نمونه در سال ۱۹۶۴ الفتح تشکیل شد و اولین عملیات مسلحانه الفتح به رهبری یاسر عرفات در اول ژانویه ۱۹۶۵ علیه اسرائیل سازمان یافت.

به دنبال تشکیل گروه‌های معتقد به مبارزه مسلحانه و آغاز مبارزه مسلحانه، اسرائیل بیش از گذشته تحت فشار قرار گرفت و تنش‌های اعراب و اسرائیل اوج بیشتری گرفت. اختلافات دولت‌های عربی با اسرائیل که تا سال‌ها از شناخت این دولت خودداری می‌ورزیدند به جنگ ۱۹۶۷ (جنگ شش روزه) انجامید. در این جنگ اسرائیل بخش‌های وسیع‌تری از خاک فلسطین و اردن و سوریه و مصر را اشغال کرد.

علیرغم شکست ارتش‌های کشورهای عربی که برخی از آنها در رادیوهایشان فریاد می‌زدند "اسرائیلی‌ها را به دریا خواهیم ریخت" اما فلسطینی‌ها در این جنگ درخشیدند. در حاشیه همین جنگ بود که فلسطینی‌ها برای اولین بار در نبرد "الکرانه" شکست بزرگی به ارتش به اصطلاح شکست‌ناپذیر اسرائیل دادند و او را مجبور به عقب نشینی مفتضحانه‌ای کردند که در تاریخ انقلاب فلسطین فراموش نشدنی است. مبارزات و فعالیت‌های فلسطین به طور طبیعی قدرت و اعتبار مبارزان فلسطین را در منطقه و جهان اعتلاء بخشید. قدرت گیری فلسطین به طور طبیعی ارتجاع عرب را به وحشت انداخت و دولت‌های وابسته عربی در همدستی آشکار با اسرائیل کمر به نابودی انقلاب فلسطین بستند. به همین دلیل هم ما شاهد کشتار فلسطینی‌ها به وسیله ارتش اردن در سپتامبر ۱۹۷۰ بودیم که به سپتامبر سیاه معروف شد. حدود ۳۰ هزار زن و مرد فلسطینی قتل عام شدند و به دنبال آن سازمان‌های فلسطینی مجبور به ترک اردن و اقامت در مصر و لبنان و غیره گردیدند. بعد از آن نیز جنایات دولت‌های عربی از جمله دولت سوریه علیه فلسطینیان در سال‌های مختلف و به بهانه‌های گوناگون تداوم یافته و همواره یکی از مسائل فلسطینی‌ها را تشکیل می‌داده. و این در حالی است که برخی از رهبران فلسطین همواره به دفاع فلان دولت یا حزب عربی دل خوش کرده بودند.

اشغال سرزمین‌های جدید در سال ۱۹۶۷ به وسیله اسرائیل و عدم تخلیه این سرزمین‌ها که تنها با حمایت آشکار آمریکا امکان پذیر بود، تنش موجود بین اعراب و اسرائیل را تشدید کرد و زمینه جنگ اکتبر ۱۹۷۳ شد که در آن ارتش‌های عرب در لحظاتی قدرت نمایی کردند و سرانجام کار به آتش بس رسید.

در تمامی این سالها امریکا به طور مستمر به حمایت از اسرائیل پرداخت و علیرغم صدها قطعنامه سازمان ملل علیه اسرائیل این کشور را تقویت کرد و به یکی از بزرگترین قدرتهای نظامی منطقه تبدیل نمود، که به حق به عنوان سگ زنجیری امریکا در منطقه شناخته می‌شود.

رابطه امریکا و اسرائیل آنچنان تنیده است که اسرائیل برای سالها و هم اکنون نیز بزرگترین کشور کمک گیرنده امریکا بوده و هر سال میلیاردها دلار کمک نظامی و اقتصادی از ارباب خود دریافت می‌کند و به دلیل همین کمک‌ها و نقش‌اش در پیشبرد سیاست‌های امریکا در منطقه خیلی از سیاستمداران از اسرائیل به عنوان ایالت پنجاه و دوم امریکا نام می‌برند. بی جهت نبود که "بن گوریان"، یکی از رهبران تروریست دولت اسرائیل، تأکید داشت که: "دولت اسرائیل فقط از جنبه جغرافیایی جزء خاورمیانه محسوب می‌شود." و ریگان، یکی از رئیس‌جمهورهای سابق امریکا، تا آنجا پیش رفت که زمانی اسرائیل را "ناو هواپیما بر امریکا در منطقه" نامید.

در تمامی این سالها سرکوب و جنایت اسرائیل علیه مردم فلسطین لحظه‌ای قطع نشده که کشتار فلسطینیان در تل زعتر، صبرا و شتیلا از سمبل‌های فراموش نشدنی این وحشیگری می‌باشند. به واقع در شرایطی که رهبران اسرائیل همچون اسحاق شامیر، مدعی‌اند که: "فلسطین سرزمینی بوده بدون ملت و باید به ملتی داده شود بدون سرزمین"، روشن است که نسل‌کشی فلسطینی‌ها امری الزامی می‌باشد. کشتار و جنایتی که تاریخ ثابت نموده بدون حمایت امریکا و بدون تقویت و تسلیح اسرائیل به وسیله امریکا به عنوان یکی از بزرگترین قدرتهای جهان هرگز امکان پذیر نبود. و این نیروی اشغالگر نمی‌توانست بدون چنین حمایتی در مقابل مبارزه خلق فلسطین دوام آورد.

پروسه شکل‌گیری دولت اسرائیل و نقش استعمار و امپریالیسم در آن و عملکرد ۵۰ ساله این دولت در دفاع از منافع امپریالیسم در منطقه و جهان نشان می‌دهد که وابستگی به امپریالیسم امریکا و ترور و سرکوب جزء ذاتی سلطه صهیونیستی بوده و انقلاب فلسطین بدون جهت‌گیری علیه این عوامل قادر به پیشرفت و دستیابی به موفقیت نمی‌باشد.

زمانی هر تزل در کتاب "دولت یهود" خود نوشت که دولت یهود "برج دیده‌بان تمدن علیه وحشیگری" است. اگر تمدن منافع و مصالح امپریالیسم به ویژه امپریالیسم امریکا است که در تمام این سالها چیزی جز آن دیده نشده، آنگاه بهتر می‌توانیم درک کنیم که چرا در تمامی این سالها علیرغم هر تغییری در سیاست‌های امریکا، تمامی رئیس‌جمهورهای امریکا از موجودیت صهیونیستی دفاع کرده و بوش در این میان کار را به آنجا رساند که چندی پیش اعلام کرد: "ما رابطه‌ای بی‌همتا با اسرائیل داریم و جهان می‌تواند مطمئن باشد که ما از اسرائیل حمایت می‌کنیم و اجازه نخواهیم داد که اسرائیل از بین برود. این بخشی از سیاست ما بوده و خواهد بود." و یا تأکید کرد: "امنیت اسرائیل، امنیت ما هم هست." با توجه به آنچه که گفتم روشن است که مسئله آزادی فلسطین در رسیدن این ملت به حقوق حقه خود از جمله حق تعیین سرنوشت خویش و تشکیل دولت مستقل فلسطین به عنوان یک اصل مسلم و غیرقابل تردید بدون مبارزه با سلطه امپریالیسم امکان پذیر نمی‌باشد و در مسئله فلسطین باید امپریالیسم را به مثابه دشمن اصلی مردم فلسطین در نظر گرفت.

در بستر مبارزات خلق فلسطین و به خصوص انتفاضه طولانی مدت این ملت رزمنده، راه‌های مختلفی جهت حل مسئله فلسطین مطرح شده است. برای نمونه اسرائیل و امریکا که سالها جنبش فلسطین را به رسمیت می‌شناختند و با ارائه طرح‌های غیرعملی وقت‌گشایی می‌کردند، در بستر اوج گیری انتفاضه قرارداد صلحی را مطرح کردند که نوعی خودمختاری به فلسطین را به رسمیت می‌شناسد. در واقع این صلح امپریالیستی یعنی قرارداد اسلو (و کنفرانس مادرید) و تبعات آن، بخشی از سرزمین فلسطین را به حدود ۹ "گتو" مجزا از هم تبدیل کرده و سازمان آزادیبخش فلسطین را به عنوان دولت خودگردان این مناطق مجزا با تأکید بر عدم بازگشت آوارگان فلسطینی به رسمیت می‌شناسد. علیرغم اینکه این طرح خود حاصل یکسری زدبندهای امپریالیستی علیه منافع مردم فلسطین می‌باشد و در آن خواست‌های اصلی مردم فلسطین نادیده گرفته شده اما باز هم دولت اسرائیل به رهبری آرئیل شارون، این جلاد مردم فلسطین به خصوص در "صبرا" و "شتیلا"، به انحاء مختلف می‌کوشد تا همین طرح را نیز نادیده گرفته و همین "گتو"ها یا تکه‌هایی از خاک فلسطین را که به سازمان آزادیبخش فلسطین به رهبری یاسر عرفات داده شده بود را نیز پس بگیرد. تداوم کشتار مردم فلسطین به خصوص جنایت اردوگاه "جنین" که حتی نهادهای مدافع حقوق بشر غرب هم آن را به عنوان یک جنایت جنگی مطرح کردند، محاصره طولانی مدت مقر عرفات در رام الله و طرح کشیدن دیواری به دور مناطق فلسطین، دیواری که باید آن را دیوار ننگ و جنایت نامید\_دیواری با جدارهای بتونی ۸ متری و برج‌های دیده‌بانی در فاصله هر ۳۰۰ متر و خندق‌هایی با عمق ۲ متر که محلات فلسطین را دور می‌زند و برای ساختمان هر کیلومتر آن یک میلیون دلار خرج شده است\_ همگی به آشکاری حکایت از سترونی صلح کذائی و زدبندهای امپریالیستی مربوطه کرده و نشان می‌دهد که کمونیست‌ها و نیروهای انقلابی محق بودند زمانیکه فریاد می‌زدند مسئله فلسطین با چنین مذاکراتی و چنین رهبرهای سازشکاری در بستر یک صلح امپریالیستی هرگز به نتیجه نمی‌رسد. و برعکس باید با تشدید مبارزه علیه امپریالیسم و صهیونیسم و گسترش انقلاب جهت ایجاد یک رهبری کمونیستی در راه پیروزی گام برداشت.

در پنجاه سال گذشته، مبارزه مردم فلسطین لحظه ای متوقف نشده و چه اسرائیل و چه ارتجاع عرب به مثابه عوامل امپریالیسم به اشکال مختلف آن را سرکوب کرده و تلاش کرده‌اند رهبری انقلابی این مبارزات را تا آنجا که می‌توانند نابود و یا با تقویت نیروهای سازشکار ایزوله نمایند و حتی ما در سال‌های اخیر شاهد بوده‌ایم که آنها چگونه کوشیدند به اشکال گوناگون نیروهای مرتجع اسلامی را در جنبش فلسطین تقویت کرده و به این وسیله ضمن تضعیف سازمان آزادیبخش فلسطین، مانعی در جهت رشد و گسترش نیروهای کمونیست و واقعاً انقلابی ایجاد کنند.

واقعیت این است که رهبری‌های سازشکار در شرایطی که مردم آماده مبارزه بودند به جای سازماندهی اعتراض و مقاومت مردم همواره تلاش کرده‌اند از حدت مبارزه مردم بکاهند و آنها را به پذیرش کوچکترین خواست‌های ممکن مشغول سازند. تجربه رسوای عقب نشینی سازمان آزادیبخش فلسطین و شخص عرفات از لبنان در جریان حمله اسرائیل به این کشور در سال ۱۳۶۱ (۱۹۸۲) خود فاکتی انکارناپذیر در این زمینه است. روندی که در پروپسه آن ما شاهد استخاله رهبرانی مثل عرفات از مبارزی مسلح به رهبری بدون هرگونه قدرت واقعی در رأس دولت خودگردان هستیم. دولتی که اگر برای رفاه مردم کار مثبتی نکرده است اما با تشکیل یک نیروی پلیس ۴۸ هزار نفره که با توجه به قلمرو این دولت نیروی قابل توجهی است، وسیله سرکوب هر اعتراض برحقی را مهیا کرده است. دولتی که کارنامه مثبتی در رعایت حقوق بشر از خود نشان نداده و به همین دلیل هم خشم و غضب مردم را باعث شده است.

با توجه به آنچه که گفته شد باید تأکید کنم که تجربه انقلاب فلسطین نیز بار دیگر این اصل مارکسیستی را به اثبات می‌رساند که در شرایط سلطه امپریالیسم و گسترش سرمایه‌داری انحصاری در چهار گوشه جهان، رسالت رهبری انقلاب و حل مسئله ملی بر عهده طبقه کارگر می‌باشد. و تا کمونیست‌ها نتوانند سازمان رهبری کننده این طبقه را شکل داده و نیروی این طبقه را جهت هدایت انقلاب کانالیزه نمایند امکان تحقق حق تعیین سرنوشت و حل مسئله ملی نیز مهیا نمی‌شود.

امروز در شرایطی که به دنبال انتفاضه اول و دوم و اوج‌گیری مبارزات مردم فلسطین چهره جنایتکار دولت اسرائیل بیش از هر زمان دیگری آشکار شده است و وحشی‌گری‌های این دولت کار را به آنجا رسانده که حتی برخی از یهودیان نیز با دیدن این جنایات علیه اسرائیل سخن می‌گویند (از جمله چندی پیش "وودی آلن" هنرپیشه امریکایی گفت: "من از یهودی بودن خودم شرم دارم"، و هزاران سرباز اسرائیلی از خدمت در سرزمین‌های اشغالی امتناع کرده و اعراب اسرائیلی نیز به مخالفت با دولت اسرائیل برخاسته‌اند) بار دیگر مسئله انقلاب فلسطین با برجستگی تمام در مقابل خلق‌های خاورمیانه قرار گرفته است. با توجه به این واقعیت که نبرد فلسطین به طور انکارناپذیری با نبرد همه خلق‌های خاورمیانه، از جمله مردم ایران، گره خورده است و انقلابیون منطقه به انقلاب فلسطین به عنوان جزئی از انقلاب خودشان نگاه می‌کنند، باید به هر وسیله که می‌توانیم همبستگی انترناسیونالیستی خود را با مردم فلسطین ابراز کرده و بر ضرورت شکل‌گیری یک رهبری انقلابی که در بستر مبارزه با امپریالیسم و جهت نابودی سلطه آن می‌تواند شرایط آزاد و دمکراتیک جهت تحقق حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین را مهیا سازد، تأکید نماییم. تجربه پنجاه سال مبارزه مردم فلسطین نشان داده تا طبقه کارگر در فلسطین امر رهبری انقلاب را به دست نگیرد امکان پیروزی وجود نخواهد داشت. به امید آن روز و به امید اینکه زیاد خسته‌تان نکرده باشم و توانسته باشم توجه‌تان را تا حدی به برخی از نکات اساسی مربوط به انقلاب فلسطین جلب کرده باشم، صحبت‌هایم را تمام می‌کنم. تا بقیه رفقا نیز فرصت یابند به طرح نظراتشان بپردازند. پیروز باشید.

### پاورقی:

- ۱ و ۲ - مسئله فلسطین "گزارش کنفرانس حقوقدانان عرب در الجزایر"، ترجمه اسداله مبشری، چاپ اول، شهریور ۱۳۵۰.
- ۳- "فاجعه فلسطین"، اثر سامی الجندی، ترجمه کمال قارصی.